

حافظه ای که خاکستر شد

مارگارته - آنسلم کیفر 1981

در مارگارته، همه چیز خاکستری و سوخته است؛ رنگ‌ها، ماده و حتی
خاطره. گویی بوم خودش حافظه‌ی سوخته‌ای است که از دل خاکستر
سربرآورده است. این اثر بزرگ‌مقیاس، نه یک منظره‌ی ساده، بلکه هشدار
است از آنچه بشر

می‌تواند در تاریکی تاریخ به وجود آورد



کیفر در این نقاشی، شعر پاول چلن، نویسنده‌ی یهودی و بازمانده‌ی اردوگاه کار اجباری، را به تصویر درمی‌آورد.

در شعر چلن، مارگارتِه زنی آلمانی و بور، و سولامیتا، زنی آلمانی با زیبایی یهودی و موهای تیره است، بر روی بوم نیز، موهایی که با کاه طلایی یا سوخته به هم تنیده شده‌اند، حضور دارند. این موها، نه فقط ظاهر شخصیت‌ها، بلکه سرنوشت‌های درهم‌تنیده و تراژیک‌شان را بازتاب می‌دهند

بخش پایینی بوم با نواحی درهم و سیاه‌رنگ، یادآور انبوه موهای تیره‌ای است که در آشویتس در کوره‌ها سوختند. کیفر با این تکنیک، مخاطب را مستقیم در برابر تاریخ و شرم جمعی آلمان قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که نابودی وحشیانه‌ی یهودیان، هرگز جدای از تاریخ مردم آلمان نیست. این اثر، از شعر و ادبیات تغذیه شده است. نام مارگارتِه برگرفته از شخصیت اصلی «فاوست» گوته و سولامیتا الهام‌گرفته از زن زیبای تیره‌مویی است که در سرودهای عهد عتیق از آن یاد شده است. کیفر با ترکیب ماده و رنگ، تاریخ و ادبیات را بر بوم زنده کرده است و همان‌طور که شعر بیان می‌کند، فرار از مرگ ممکن نیست، اما یادآوری آن، ضروری است



در نگاه اول، مارگارته ترسناک است؛ خاکستر، سوختگی و تاریکی با حضور
بور و تیره همزمان ما را به وحشت می‌اندازد. اما اگر کمی مکث کنیم،
می‌توانیم صدای گذشته و تراژدی را در لایه‌های رنگ و بافت حس کنیم.
اینجا زیبایی در شکل کلاسیک نقاشی نیست، بلکه در قدرت اثر است که
مخاطب را با تاریخ، با خاطره، و با وحشت رو به رو می‌کند

گردآوری و نگارش : سارا جباری